

## بازرگان ساده دل بود اما....

حسن یوسفی اشکوری

eshkevari@gmail.com

در سایت "روز آنلاین" امروز (چهارشنبه ۲۶ مهر ۸۷) مقاله دوست عزیز جناب مسعود بهنود تحت عنوان "عجب کاری نکرد پادشاه" را خواندم و از این طریق دانستم که آقای دکتر ابراهیم یزدی (البته نمیدانم در کجا) نامه منتشر نشده مهندس بازرگان به پهلوی دوم را منتشر کرده است. انتشار آن نامه و مقاله جناب بهنود ناگزیرم ساخت تا شرحی بر آن نامه و این مقاله بنویسم تا همگان بدانند که گر چه مهندس بازرگان تا حدودی ساده دل و خوشبین بود اما در ارتباط با آن نامه ماجرا به آن سادگی نبود که آقای بهنود و احتمالاً خوانندگان مقاله ایشان تصور کرده اند.

در دیماه سال ۸۴ از من دعوت شد که به مناسبت سالگرد مهندس بازرگان در حسینیه ارشاد تهران سخن بگویم. چندی قبل در خاطرات و یادداشتهای روزانه مجلس اول خودم مطلب مهم و قابل توجهی در ارتباط با بازرگان دیده بودم و مفید دانستم که آن را برای اولین بار در سخنرانیم بگویم و آن مطلب مربوط میشد به ارسال نامه بازرگان به محمد رضا شاه در مقطع سفر وی به امریکا و رخداد اشغال سفارت امریکا در تهران. از آنجا که انتشار آن نامه ممکن بود مسئله ساز باشد و احتمالاً موجب ناخرسندی دوستان و همفکران بازرگان شود، پیش از سخنرانی متن یادداشت دفترچه خاطراتم را برای اظهار نظر در اختیار مهندس هاشم صباغیان گذاشتم و ایشان پس از مشورت با دوستانشان انتشار آن را بلاشکال دانستند و آن متن را در همان سخنرانی در حسینیه ارشاد خواندم. هر چند آقای صباغیان از اصل موضوع اطلاع نداشت و شگفت زده بود که چرا کسی از دوستان از ارسال آن نامه آگاه نیست اما چندی بعد آقای دکتر یزدی به من گفت که متن نامه را در اختیار دارد.

اگر متن یادداشت من اکنون در اختیار بود، آن را عیناً در اینجا می‌آوردم ولی به دلیل عدم دسترسی به آن متن ناچار از حافظه استفاده کرده آن را مضموناً نقل می‌کنم. ماجرای آن یادداشت آن بود که با مهندس بازرگان درباره نوشته‌ای از آقای هاشمی رفسنجانی خطاب به بازرگان صحبت می‌کردم و او ضمن توضیحاتی به آن نامه اشاره کرد. بازرگان نامه‌ای به هاشمی نوشته و در آن انتقاداتی به شخص وی و حاکمیت جمهوری اسلامی و دوستانش مطرح کرده بود. هاشمی نیز در پاسخ نکاتی را نوشته بود و از جمله در مقام طرح ایرادهای متقابل

گفته بود، شما بودید که با نوشتن نامه به شاه فراری می‌خواستید شاه را به کشور بازگردانید. مهندس نامه را به من داده بود تا مطالعه کنم. پس از مطالعه آن، اشاره به نامه‌نگاری بازرگان به شاه نظرم را جلب کرد چرا که تا آن زمان انواع اتهامات هاشمی و همفکران حزب الهی وی بر ضد بازرگان و همفکران به قول آقایان لیبرال او را شنیده بودم اما این یکی را هرگز نشنیده بودم. از این رو به مهندس مراجعه کردم و ماجرا را پرسیدم. وی در کمال ناباوری من (چرا که طرح آن را اتهام و دروغی دیگر می‌دانستم)، ماجرای ارسال نامه را تأیید کرد. با شگفتی پرسیدم: "راستی شما نامه‌ای به شاه نوشته بودید و خواسته بودید به ایران برگردد و خود را تسلیم کند؟ چرا؟"

ایشان با همان متانت و آرامش معمول خود ماجرا را چنین تعریف کرد:

"پس از گروگانگیری به شدت نگران اوضاع کشور بودم و بیم آن بود که حمله نظامی صورت بگیرد و استقلال کشور در معرض خطر باشد و... با دوستان و همفکران، هر چه در توان داشتیم انجام دادیم ولی به جایی نرسید. در آن حال و هوای یأس آلود مطالبی به ذهنم رسید و آن را با حاج سید احمد خمینی در میان گذاشتم و به او گفتم پیشنهادی به نظرم رسیده و آن را با شما در میان می‌گذارم و شما هم با امام در میان بگذارید و نظر ایشان هر چه باشد به آن عمل می‌کنم. اما تقاضای من آن است که اصل مطلب بین ما سه نفر محفوظ بماند و در جایی مطرح نشود چرا که من هم در این مورد با هیچ کس صحبت و مشورت نکردم و لذا دوستان من نیز از آن خبر ندارند. احمد آقا نیز پذیرفت. پیشنهاد من این بود که من به شاه نامه‌ای می‌نویسم و از او می‌خواهم که داوطلبانه به ایران بازگردد و خود را تسلیم کند و دارایی خود را هم به ایران برگرداند ولی در مقابل رهبر انقلاب هم قبول کند که وی در یک دادگاه صالح و قانونی به شکل عادلانه محاکمه شود و امام او را مورد عفو قرار دهد و از مجازات مرگ برهاند و به عبارتی در ازای حفظ جان شاه، وی به وطن بازگردد. دلیل این پیشنهاد نیز این بود که بهانه اشغال سفارت پناه دادن دولت کارتر به محمد رضا شاه بود. فکر کردم اگر شاه خود را تسلیم کند بهانه برداشته میشود و دو دولت امریکا و ایران نیز از این معضل نجات پیدا می‌کنند و کشور نیز آسیب نمی‌بیند و شاه آواره هم زنده می‌ماند و هم از درگیری نجات پیدا میکند و حداقل سالیانی در زندان و احتمالاً در حالت عادی به زندگی خود ادامه میدهد. احمد آقا پذیرفت و چندی بعد گفت: امام پیشنهاد شما را پذیرفته و از آن استقبال کرده و گفته است شما نامه بنویسید و اطمینان بدهید.

خیلی خوشحال شدم. اما به احمد گفتم: من دارم فداکاری می‌کنم و از آبروی خود مایه می‌گذارم تا آسیبی به مملکت و مردم نرسد. اما امیدوارم امام نیز به قول خود وفا کند و بار دیگر افزودم که این مطلب حتماً بین ما سه

نفر بماند. این بود که من نیز نامه‌ای به شاه نوشتم و فرستادم ولی از آنجا که شاه نیز نپذیرفت و جواب نداد، پیشنهاد، عملاً منتفی و فراموش شد. آنگاه بازرگان با تأسف شدید گفت: مطلبی که قرار نبود نقل شود اکنون در نوشته آقای هاشمی آمده است!!! "

من نیز ضمن آنکه، مانند آقای بهنود، از ساده‌دلی مرد بزرگی چون مهندس بازرگان متأسف شده بودم، گفتم: آقای مهندس! به هر حال اکنون کسانی از این مطلب آگاهند و امروز در نوشته خصوصی آقای هاشمی به شما منعکس شده و فردا در جای دیگر و پس فردا در نماز جمعه و تلوزیون و رسانه‌های دیگر حکومتی خواهد آمد و در این تریبون‌های یک‌طرفه این موضوع با دروغ و تحریف و وارونه‌نمایی مطرح شده و بر ضد شما عمل خواهد کرد و بر فهرست اتهامات شما خواهد افزود، فکر می‌کنم تا دیر نشده و در سطح عموم گفته نشده است، کاری بکنید تا توطئه‌ها خنثی شود و حداقل اصل ماجرا تحریف نگردد چرا که این مطلب بسیار مهم است و فقط به شما مربوط نمی‌شود، این مطلب یک رخداد مهم در تاریخ انقلاب است. گفتند: پیشنهادی دارید؟ گفتم: شما نامه‌ای به آقای خمینی بنویسید و در آن ضمن گله از بازگویی ماجرا به دیگران با استناد به نوشته هاشمی و سوء استفاده وی از آن ماجرا از ایشان بخواهید برای جلوگیری از تحریف و سوء استفاده از یک نیت خیر در این مورد اظهار نظر کنند و در واقع ایشان را به شهادت بخواهید.

آن انسان پاک و بزرگ سرش را پایین انداخت و لحظه‌ای اندیشید و آنگاه چشم بر چهره من دوخت و با تلخکامی پرسید: اگر آقای خمینی جواب نداد و یا تکذیب کرد، چی؟ گفتم: احتمال دارد ایشان مصلحت اندیشی کند و پاسخ ندهد، اما بعید است که ایشان خلاف واقع بگوید و به طور کلی آن را انکار کند. با این همه، هر موضعی ایشان اتخاذ کند، به سود شماست. حداقل آن است که شما در حیات خودتان و ایشان ماجرا را با وی در میان نهاده و از وی گواهی خواسته‌اید، در صورت تأیید گفته‌های شما، شما پیروزید و راه هر نوع سوء استفاده بسته خواهد شد. در صورت سکوت باز شما ضرر نمی‌کنید و در صورت تکذیب مدعای شما، حداکثر همین هست که هست ولی سرانجام اسناد و قرائن خواهد گفت که چه کسی راست گفته و چه کسی ناراست، ضمن اینکه ایشان چه چیزی را می‌تواند تکذیب کند. حداکثر آن است که بگوید من در جریان نیستم و آن نیز چندان مهم نیست. مجدداً به فکر فرو رفت و گفت: پیشنهاد خوبی است و روی آن فکر می‌کنم. البته بعداً ندانستم و پیگیری هم نکردم که چه کردند.

حال باید به دوستانی چون آقای بهنود گفت که گرچه مهندس بازرگان انسانی بود به غایت پاک و شریف و اخلاقی و با حسن ظن و بویژه در عالم پیچیده سیاست طهارت اخلاقی و حسن ظن و خوشبینی او گاه نامی جز

ساده‌دلی و حتی ساده‌اندیشی نمیتوانست داشته باشد، اما در این مورد وی چندان ساده‌اندیشی نیز نکرده است چرا که تضمین اقدام او مشورت اولیه و تعهد و تضمین نهایی آیه الله خمینی به عنوان رهبر انقلاب و عالی‌ترین و بانفوذترین مقام معنوی و سیاسی نظام دینی و انقلابی جدید و از آن مهم‌تر مرجع دینی و سمبل معنوی و اخلاقی یک انقلاب دینی بوده است و در آن مقطع قطعاً بازرگان کمترین تردیدی در سلامت اخلاقی و وفای به عهد رهبری انقلاب نداشته است. چنانکه اکثر قریب به اتفاق مردم ایران و یا دست اندرکاران انقلاب با گرایشهای فکری و سیاسی متنوع نیز چنین بودند. شاید از این نظر می‌توان بازرگان را ساده‌دل و بی‌توجه دانست که وی توجه نداشت که اولاً به گواهی خود بازرگان و گفته‌های مکرر وی در سال ۵۸ تمام امور مملکتی در آن زمان در دست و در اختیار رهبری نبوده است. (بویژه رخداد مهم تسلیم شاه می‌توانست باندهای قدرت را به طمع بیندازد و اعمال خودسرانه بسیار رخ دهد)، و ثانیاً ممکن است رهبری نیز در نهایت نظر پیشین خود را تغییر دهد و به مقتضای شرایط تصمیم دیگری بگیرد، چنانکه بارها در همان زمان چنین شد و از جمله در مورد گروگانگیری نیز وی به رغم مخالفت نخست خود با آن موافقت کرد و از آن تحت عنوان "انقلاب دوم که از انقلاب اول بزرگتر است" یاد کرد.

به هر حال آنچه که امروز برای همه ما مهم و عبرت‌آموز است، روی دیگر سکه است و آن، شجاعت اخلاقی و ملت‌خواهی و وطن‌دوستی یک انسان بزرگ است که وقتی احساس می‌کند کشور و مردم در خطرند و او می‌تواند با ایثار و گرو گذاشتن شخصیت و اعتبار و چه بسا امنیت خود قدمی بردارد و از خطرات بکاهد، درنگ نمی‌کند و گام به پیش می‌گذارد. این آن چیزی است که امروز همه ما به آن نیازمندیم.

(منبع: سایت اینترنتی روز، یکشنبه ۲۸ مهر ۱۳۸۷)